

شرح و تصحیح رساله نور الهدایه

معصومه محمدی دشتکی^۱

علی صادق زاده وایقان^۲

درآمد

یکی از ستارگان تابناک حوزه حکمت و فلسفه اسلامی که با افکار و آثار گرانبهای علمی و فرهنگی خود جهان فضل را روشن نمود، جلال‌الدین محمد بن (سعد) اسعد صدیقی کازرونی، مشهور به علامه محقق دوانی (۸۳۰ - ۹۰۸ ق.) است. ایشان دارای آثار ارزشمندی در علوم حکمت، عرفان، کلام، حدیث و تفسیر بوده و رساله نور الهدایه به زبان فارسی، یکی از آنها است که گفتار و اعتقادات ایشان را به مذهب شیعه امامیه نشان می‌دهد. در این رساله محقق دوانی، حضرت علی (ع) را افضل از ابوبکر، عمر و عثمان بیان کرده و معتقد است، علی (ع) از هر شخص دیگری برای خلافت و جانشینی پیغمبر (ص) شایسته‌تر است. بخشی از عبارات ایشان در این رساله چنین است: «چون از تتبع و تصفح کتب متفق علیه و مختلف فیه دانسته بودم، که کمالات علمی و عملی امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه‌السلام به حدی بود که پیغمبر خدا او را به موجب امر الهی در مرتبه نفس خود دانسته؛ چنانچه آیه مباحله به آن ناطق است حیث قال «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَ آبَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ، أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ» (آل عمران، آیه ۶۱). چه به اتفاق مفسرین مراد از انفسنا علی علیه‌السلام است چنانچه مراد از ابائنا و نسائنا حسنین و فاطمه زهرا است». از این گفتار می‌توان تحول، انقلاب فکری و تغییر طرز تفکر ایشان را در اواخر عمر نسبت به آثار دیگرش مشاهده کرد. در این پژوهش، سه نسخه از این رساله که در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی نگهداری می‌گردد، به روش تطبیقی، تصحیح و بررسی شده است.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته ایران‌شناسی (اصول و مرمت نسخ خطی).
masume_mohamadi67@yahoo.com

۲. دکترای علم اطلاعات و دانش‌شناسی.
Sadeghzadeh3832@yahoo.com

آشنایی با مؤلف رساله

با مطالعه تاریخ تمدن اسلامی در حوزه حکمت و فلسفه اسلامی، بدون شک علامه محقق جلال‌الدین محمد بن اسعد دوانی (۸۳۰-۹۰۸ ق.؟) یکی از بزرگان و مشاهیر این حوزه بوده که بالغ بر ۱۰۸ اثر به دو زبان فارسی و عربی از او شناسایی شده است.

جلال‌الدین در دوان از نواحی اطراف کازرون در سال ۸۳۰ ق. به دنیا آمد و سیر شکوفایی و تطور علمی را در دارالعلم شیراز سپری کرد. در جوانی فضایل و کمالات او به حدی رسید که سلاطین آق قویونلو (بایندیان) همچون افضل عراقین، روم، اران، آذربایجان، هرمز، کرمان، طبرستان، گرگان و خراسان متوجه او شده، جهت بهره‌مندی دانش نزد ایشان می‌آمدند (نوربخش، ۱۳۷۸، ص ۲۰۷-۲۲۷). اندیشه‌های دوانی همچون عصر زندگی‌اش تا مدت بلندی مورد نظر و بحث بوده است، به طوری که علامه مجلسی دوم در مطالب عقلی به گفتار وی استناد می‌جسته است (تویسرکانی، ۱۳۸۱، ص ۴-۱۳).

مهارت جلال‌الدین در علوم مختلف، نبوغ و موج فکری و مخصوصاً دقت نظر، حسن ابتکار و ذوق سلیمی که در شرح، بیان، تدریس و تصنیف علوم گوناگون، خاصه فلسفه و کلام داشت، او را به مقام والایی رسانید، به طوری که به جز حکیم مشهور، صدرالدین دشتکی شیرازی معروف به «سید سند» کسی از نظر علمی در شیراز با او رقابت نمی‌کرد. رقابت این دو متفکر بزرگ باعث تألیف کتب بسیاری شد؛ از جمله کتب «طبقات جلالی و صدری» که در رد و پاسخ مطالب یکدیگر بیان داشته‌اند (فریدونی فروزنده، ۱۳۷۳ ص ۸-۷).

جلال‌الدین مورد احترام دو سلسله قراقویونلوها و آق قویونلوها قرار گرفت و در مقطعی به وزارت و قاضی‌القضاتی شیراز رسید، ولی بیشتر عمر علمی خود را در مدرسه «پیگم» شیراز سپری کرد. از تألیفاتش چنین بر می‌آید که پیرو مذهب شافعی و از نظر اصول عقاید، اشعری بوده است، ولی در اواخر عمر و بخصوص در نگارش رساله «نورالهدایة فی اثبات الامامة» نگرشی به مذهب شیعه اثنی عشری داشته است (دوانی، ۱۳۳۴، ص ۵۰-۱۴۰).

جایگاه جلال‌الدین دوانی میان اندیشمندان حوزه فلسفی شیراز برجسته و درخشان است و بدون تردید از ارکان این حوزه فکری به شمار می‌آید. حوزه فلسفی شیراز با ظهور جلال‌الدین دوانی، صدرالدین دشتکی و فرزندش غیاث‌الدین منصور دشتکی رونق جدیدی پیدا کرد، و چراغ فلسفه که با حمله مغول رو به خاموشی داشت، روشن و روشتر شد. افکار و اندیشه‌های دوانی تا ظهور صدرالمتألهین با وجود اندیشه اشعری او تحت الشعاع قرار نگرفت، زیرا که او از شجاعت اندیشیدن، برخوردار بود. شجاعت اندیشیدن موهبت بزرگی است، که راه را به سوی حقیقت می‌گشاید، و سالک این راه را به مقاصد متعالی می‌رساند (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۰).

اساتید: محقق دوانی در کتاب «انموزج العلوم» به تفسیر درباره اساتید خود اشاره‌هایی داشته است. وی تحصیلات مقدماتی و علوم عقلی را نخست نزد پدرش سعد‌الدین اسعد که از شاگردان محقق نامی «میر سید شریف جرجانی» و عبد الرحمن ایچی بود، آموخت، که منابع مورد استناد رشد علمی او صحاح ششگانه و کتب اهل سنت و جماعت بوده و از فقه شافعی پیروی می‌کرده است (نوربخش ۱۳۷۸، ص ۲۱۱-۲۱۲). فلسفه، کلام و منطق را از محضر محی‌الدین کوشنکاری (انصاری گوشه کناری) و خواجه حسن شاه از شاگردان میر سید

شریف جرجانی و همام الدین کلباری آموخت و علم حدیث را نزد شیخ صفی الدین ایچی شیرازی فرا گرفت (فریدونی فروزنده، ۱۳۷۳، ص ۷).

شاگردان: دوانی شاگردان بسیاری را پرورش داد که از معروفترین آنها می‌توان به: امیر اسماعیل تبریزی (شرح فصوص الحکم)، اسعد الحق یزدی (شاعر)، شرف‌الدین حسن قتال، شرف‌الدین عبدالحق اردبیلی (-۹۴۰ق)، قاضی معین‌الدین میبیدی (-۹۱۰ق)، شمس‌الدین خفری، شهاب‌الدین علی دانیالی فسوی جهرمی، کمال‌الدین عبدالصمد بغدادی، امیر جمال‌الدین صدر استرآبادی، محی‌الدین محمد لاری، محمد بن مبارک قزوینی می‌توان، اشاره کرد (نوربخش ۱۳۷۸، ص ۲۱۲-۲۱۳).

تالیفات: دوانی بالغ بر شصت عنوان کتاب در علوم مختلف تألیف نموده، که شامل هفت عنوان در تفسیر قرآن، ۲۴ عنوان در باب فلسفه و کلام، هفت عنوان در علم منطق، هشت عنوان در اصول و فقه و حدیث، پنج عنوان در مباحث هندسه و ریاضی و هفت عنوان در باب اخلاق، ادبیات و علوم غریبه است. بعضی از نسخه‌ها در ترکیه، هندوستان و عراق تألیف شده است. از مشهورترین آثار دوانی می‌توان به شرح عقاید عضدی، رساله فی اثبات الواجب القدیمه و الجدیده، خلق افعال (دهخدا، ۱۳۳۸، ص ۸۱۵۹) اخلاق جلال، نور الهدایه، عرض لشکر، شرح تهذیب المنطق و الکلام، الوزراء و تهلیلیه اشاره داشت (فریدونی فروزنده، ۱۳۷۳، ص ۱۱).

عقاید حکمی: عقاید حکمی دوانی در دورانی پرآشوب در ایران بیان شده است و ایشان در بسیاری از آثارش به این عدم اطمینان اشاره می‌نماید؛ مانند مقدمه «اثبات الواجب» که به عدم سامان و آسایش مردم شهرها اشاره کرده و خواستار تفضل خداوند شده است؛ همچنین در پایان «شرح هیاکل النور» از دوری وطن، فراق دوستان و تنهایی خود یاد کرده است؛ نمونه دیگر در شرح «عقاید عضدی» (تألیف ۹۰۵ق) که آخرین اثر او است، به حاکمیت جهل و پرورش و حمایت نابخردان توسط حکومت ستمگر اشاره دارد (تویسرکانی، ۱۳۸۱ص ۴-۱۳).

در این رساله‌ها از مواضع حکمی و فکری دوانی این گونه می‌توان برداشت کرد که عوالم هستی با یکدیگر منطبق بوده، اختلاف آنها به حسب موطن و جایگاه آنها معنی پیدا می‌کند. از مسائلی که دوانی بسیار به آن پرداخته، مسئله اثبات واجب‌الوجود است که از برهان‌های اثبات مبدأ هستی، توسط متکلمان است.

جلال‌الدین دوانی امانت الهی را که انسان از لیاقت حمل آن برخوردار بوده، به معنی خلافت خداوند روی زمین دانسته و خلافت انسان را نیز با دو چیز مورد اشاره قرار داده که عبارتند از حکمت بالغه و قدرت فاضله. او حکمت بالغه را کمال علمی و نظری دانسته و قدرت فاضله را کمال عملی به شمار آورده است. محقق دوانی وقتی از حکمت بالغه و قدرت فاضله سخن می‌گوید، به سخن بسیاری از فلاسفه اشاره دارد که میان حکمت نظری و حمت عملی تفاوت قائل شده و عمل را خارج از حوزه نظر دانسته‌اند. دوانی در تعریف دیگری درباره حکمت که بیشتر از تعاریف دیگر می‌پسندد، آورده: حکمت عبارت است از خروج نفس ناطقه از مرحله قوه به مرتبه کمال در دو جنبه علم و عمل؛ البته معلوم است که بر اساس این تعریف، حکمت همان چیزی است که خلافت انسان روی زمین خوانده می‌شود و امانت الهی نیز جز رسیدن انسان به سرحد کمال، چیز دیگری شناخته نمی‌شود. بر اساس این تعریف، نیازی به تفکیک میان حکمت نظری و عملی نیست (ابراهیمی دینانی،

۱۳۹۰، ص ۱-۳۹۰).

تأثیر دوانی در تاریخ فلسفه بعد از خود، قابل انکار نیست، به طوری که بسیاری از فلاسفه به نقل و نقد آراء او پرداخته‌اند؛ از جمله ملاصدرا که بررسی آثار او نشان می‌دهد در بسیاری از آثار خویش آراء دوانی را نقد، نقل و بررسی کرده است.

رساله نورالهدایه

در میان رسائل فارسی جلال‌الدین الدوانی، این رساله دیدگاه‌ها و اعتقادات ایشان را به مذهب شیعه دوازده امامی نشان می‌دهد و هر طریق دیگری را که غیر طریقه شیعه شناخته می‌شود، مردود و باطل می‌داند. البته با توجه به آثار دیگر ایشان، انتساب این رساله به محقق دوانی جای تردید دارد، زیرا مطالب آن با آثار دیگر او هماهنگ و سازگار نیست. وی در آثار دیگر، خود را پیرو فقه شافعی و در مورد نحله‌های کلامی نیز از روش اشاعره حمایت می‌کند و فرقه اشاعره را فرقه حقه ناجیه می‌شناسد؛ از این رو انتساب این نسخه به دوانی را فقط در صورت تغییر فکری و مذهبی او در اواخر عمر، می‌توان توجیه کرد. در فهرست‌واره دستنوشته‌های ایران (دنا) به چهل مورد از این نسخه اشاره شده است. (درایتی، ۱۳۸۹، ج ۱۰، ۸۴۷-۸۴۸)

برحسب آنچه در این رساله آمده، محقق دوانی حضرت علی (ع) را افضل از ابوبکر، عمر و عثمان دانسته و معتقد است علی (ع) از هر شخص دیگری برای خلافت و جانشینی پیغمبر (ص) شایسته‌تر است. نظر او در این رساله بر این اصل استوار است که فضیلت حضرت علی (ع) الهه و مرتبه و مقامی است که از جانب خداوند به او داده شده. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۰، ص ۵) در این رساله برخی از آراء اشاعره و دیگر فرق را با هم مقایسه می‌کند و در نهایت با آیات قرآن تطبیق داده، نظریه امامیه را از همه نظر نزدیک‌تر به قرآن می‌بیند؛ از این رو حقانیت امامیه بر او مبرهن و اثبات می‌شود. (دوانی ۱۳۳۴، ص ۶)

نورالهدایه رساله‌ای به زبان فارسی از تألیفات ملا جلال‌الدین محمد بن اسعدالدین بن محمد بن عبد الرحیم بن علی الصدیقی الدوانی (۸۳۰ - ۹۰۸ ق.؟) است. در ابتدای رساله مقدمه‌ای کوتاه در مدح و ستایش خداوند و پیامبر و سپس دیباچه‌ای در مذمت تقلید و لزوم تحصیل یقین و بیان مجاهده که مؤلف در تحصیل عقائد نموده در شرح و دفع سه شبهه است. جمله اول شبهات این است: ۱. منها فی وجود الواجب عز شأنه، زیرا جمعی را به این اعتقاد یافتیم که وجود واجب‌الوجود زائد است بر ذات و صفات او و گروهی بر آن دیدیم که وجود حق عین حقیقت اوست؛ ۲. منها فی حدوث العالم و قدمه، بیاید دانست که در اطلاقات حکما و متکلمین استعمال لفظ حدوث بر سه معنی است؛ ۳. منها فی عصمته الانبیاء عن الخطاء و العصیان ای فی وجوبها و عدمها و تحریر مذاهبی که موجب شبهه بود خواهد نمود بعد از تصویر مقدمه نافع که متفق علیه کافه صوفیه و حکمای اسلامی و محققین کلامیه است. (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، ج ۴، ص ۲۶۶-۲۶۷)

محتوای اثر: دوانی در جوانی شافعی بود. به گزارش برخی منابع، هنگام تألیف حاشیه سوم بر شرح تجرید قوشچی در مطالب عمیق آن غور و بررسی کرد و مشمول توفیقات خداوند شد. او در نفس خویش اندیشید

که اگر جدش ابوبکر، در قید حیات بود، چیزی از آن مطالب علمی و دقایق را نمی‌فهمید و کسی که این چنین باشد، لایق مقام خلافت و امامت در امور دینی نیست؛ به همین سبب از روی دلیل و برهان، مذهب تشیع اختیار نمود. کتاب نورالهدایه، ثمره این مرحله از عمر او است. این رساله شامل موارد زیر است:

۱. برخی آراء اشاعره و دیگر فرق را با هم مقایسه می‌کند؛
 ۲. در نهایت با آیات قرآن تطبیق می‌دهد؛
 ۳. نظریه امامیه را از همه نظریات نزدیک‌تر به قرآن می‌بیند؛
 ۴. حَقَانِیَّتِ امامیه بر او مبرهن و اثبات می‌شود؛
 ۵. در همانجا دلایل عصمت ائمه را بیان می‌کند؛
 ۶. تمام ائمه شیعه از امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - تا حضرت مهدی - علیه السلام - را نام می‌برد.
 ۷. در نهایت در تألیف آن از آیات قرآنی، احادیث نبوی و گفتار صحابه و سخنان عرفا بهره برده، کتاب خود را به آنها مزین کرده است. (دوانی ۱۳۳۴، ص ۱۰-۱۲)
- این رساله نشان می‌دهد دوانی با آثار عرفای بزرگ اسلامی مانند ابن عربی و دیگران آشنایی داشته و از اندیشه‌های این بزرگان بهره‌مند بوده است؛ لذا می‌توان مدعی شد این اندیشمند با نوشتن این رساله، در تقریب میان فلسفه و عرفان گامی بزرگ برداشته است.

تصحیح رساله نورالهدایه

این رساله قبلاً توسط علی دوانی در سال ۱۳۳۴ تصحیح و چاپ شده است، اما به دلیل اهمیت محتوای این اثر و اختلاف در نسخه‌های خطی موجود، مجدد مد نظر قرار گرفته است. در این پژوهش از سه نسخه خطی نورالهدایه که در گنجینه نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی ثبت و نگهداری می‌شود، استفاده شده است.

۱. **نسخه اول** به شماره (۵۸۹۹) که در این تصحیح نسخه اساس قرار گرفته است. مشخصات نسخه: استنساخ: روز چهارشنبه ۱۵ صفر ۱۰۹۲ هـ ق؛ نوع خط: شکسته و نستعلیق؛ تعداد سطرها: متفاوت؛ تعداد اوراق: ۷ برگ؛ اندازه ۲۳*۱۵ س.م. این رساله، به کتاب حکمت‌العارفین (عربی) از محمد بن طاهر محمد حسین شیرازی ضمیمه است که موضوع آن در پاره‌ای از مسائل عقلیه و عقاید بوده و کاتب نامعلوم است.
۲. **نسخه دوم** به شماره (۱۱۸۶۳) که به عنوان نسخه بدل منظور شده است. مشخصات نسخه: استنساخ: محمد باقر الرضوی، روز شنبه ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۰۹ هـ ق؛ نوع خط: نسخ؛ تعداد سطرها: ۲۳؛ تعداد اوراق: ۷ برگ. احمد بن خاتون بر آن شرحی نوشته است.
۳. **رساله سوم** به شماره (۳۳۱۸۸) که به عنوان نسخه بدل منظور شده است. مشخصات نسخه: استنساخ: غلام رضا ترک زنجانی، روز چهارشنبه ۱۱ رجب المرجب ۱۳۴۰ هـ ق؛ نوع

خط: نستعلیق؛ تعداد سطرها: ۱۷؛ تعداد اوراق: ۸ برگ؛ ۵، ۱۴* ۲۱ س.م.
آغاز نسخه‌ها: حقیقت حمد مختص به جناب حضرت وجودی‌ست عزّ و جلّ که وجوب و وحدت و حیات و علم و قدرت و اراده و سایر صفات کمالیه در مرتبه ذات، سرمدی الصفات اوست.
انجام نسخه‌ها: ... و در خاتمه مذکوره حل این شبهه و حل مشتبهات دیگر هست، ولو شئت کنت من المستبصرین فارجع الیه و کن من الشاکرین.
در تصحیح این رساله، کلمه «است» به کلمه قبل از خودش چسبیده که بر اساس رسم‌الخط نگارشی امروز به صورت جدا نوشته شد؛ این کلمات در متن چنین بودند: وجودیست، آنست، طیرانست، واقعتست، حقست، واجبت، فیوضیست و...

شیوه تصحیح

الف - حرف «گ» که در نسخه اساس به شکل «ک» نوشته شده بود، به صورت رسم‌الخط امروزی نوشته شد. همانند: گرفتار، پرکاروار، انکاشته، کشته، گوش، گفتم و... که تبدیل شد به: گرفتار، پرکاروار، انگاشته، گشته، گوش، گفتم و...
ب - حرف «م» که در نسخه اساس به صورت چسبیده به کلمه بعد از خود آمده است، به صورت رسم‌الخط امروزی جدا نوشته شد. مانند: میدانستند، میکرد، میدارد، مینمود، می‌پنداشت و... که به این صورت آمد: می‌دانستند، می‌کرد، می‌دارد، می‌نمود، می‌پنداشت و...
ج - آیات قرآن و احادیث ذکر شده در متن رساله، از متن استخراج شده و در پاورقی نوشته شده است.

[متن رساله نور الهدایه]

بسم الله الرحمن الرحيم

حقیقت حمد مختص به جناب^۱ حضرت وجودی است عز و جل^۲ که وجوب و وحدت و حیات^۳ و علم و قدرت و اراده و سایر صفات کمالیه در^۴ مرتبه ذات، سرمدی الصفات اوست، و مستحق افضل صلوات. واسطه فیوضی است که افراد مخلوقات ارضی و سماوی و روحی^۵ و عقلی داخل امت نبوت مطلقه آن^۶ تقدست ذاته است^۷ - صلی الله علیه و آله -^۸ و اصحابه التابعین، الذین هم فی مرتبه الیقین. که سایر الانبیاء السابقین - صلوات الله علیهم اجمعین - اما بعد پایند زنجیر امتداد^۹ زمان مرکز دایره حدثان گرفتار چهار^{۱۰} میخ ارکان که اسمش چون مسمای عنقا بر شاخسار نابود در طیران است، معروض می‌دارد که این لاشیء تا به حدی که آنچه^{۱۱} معنی عقل و تمیز^{۱۲} در نیافته بود، به محض تقلید، خود را صدیقی انگاشته، تصدیق به اصول و فروع دین محمدی - صلوات الله علیه و آله - داشت و در معتقدات تقلیدیہ چنان راسخ گشته که تشدد و تعصب را از جمله جهاد اکبر می‌پنداشت و با این مرض نفسانی که جهل مرکب عبارت از آن است،^{۱۳} مطالعه کتب و درایت و روایت می‌کردم تا آنکه نوبت تصفح به صحاح سته که محدّد جهات ملّت^{۱۴} سنیه^{۱۵} است^{۱۶} رسید و در آنجا حدیثی دیدم در تعریف عقل به این الفاظ:

که «هو نور تمیز به الحق عن الباطل» و در معنی این کلام بلاغت انجام چون اندیشه تمام نمودم،^{۱۷}

۱. ن. ش. ۲: بعد از جناب واجب الوجودیست، آمده است.

۲. ن. ش. ۳: عز و جل حذف شده است.

۳. ن. ش. ۳: حیات ضبط شده است.

۴. ن. ش. ۲: بر

۵. ن. ش. ۲: حسی آمده است.

۶. ن. ش. ۲: مطلقه‌اند. ن. ش. ۳: مطلقه‌انند.

۷. ن. ش. ۲: فعل است حذف شده است.

۸. ن. ش. ۲: صلعم

۹. ن. ش. ۲: امتداد زنجیر

۱۰. ن. ش. ۲: چهار میخ. ن. ش. ۳: چهار میخ

۱۱. ن. ش. ۲: «آنچه» را کاتب اضافه نموده است.

۱۲. ن. ش. ۲: «است» اضافه شده است.

۱۳. ن. ش. ۲: مبتلا بود، به جمله اضافه گردیده است.

۱۴. ن. ش. ۲: سبعه اضافه شده است.

۱۵. ن. ش. ۲: سنیان

۱۶. ن. ش. ۲: حذف فعل است را داریم.

۱۷. ن. ش. ۲: نمودم.

معنویت خود را مخاطب ساخته و گفتیم: ای نفس! این معتقداتی که داری و می‌دانی که حق [و] مطابق واقع است از روی تمیز عقلی است؟^۲ و تمیز عقلی و بر این دعوی دلیل^۳ گفت: که من مقلد فلان مجتهدم و در معتقدات خود و جمله معتقدات او حق است؛ زیرا که ناشی است از تمیز عقلی، پس معتقدات من همه حق است.^۴ و صورت این استدلال اگر چه در اول حال بحلیه کمال آراسته پنداشت، لیکن چون به میزان تأمل^۵ درآوردم، وزنی نداشت؛ پس باز خود را در پله معارضه انداخته، از نفس پرسیدم^۶ که اعتقاد^۷ در حق مجتهد چیست تواند بود که خطائی در معتقدات خویش از او واقع شود یا نه؟

نفس، اختیار شق اول نمود؛^۸ پس به او گفتیم بر این^۹ تقدیر^{۱۰} کبرای دلیلی که برای اثبات حق است،^{۱۱} معتقدات خویش ترتیب دادی حق نباشد، چه هر که واقع الخطا باشد، جمله معتقدات او یقین نشاید کرد که بر صواب و مطابق واقع باشد و این قیاس منتج آن است که جمله معتقدات مقلد حق نباشد و نیز بر تقدیر حقیقت دلیل^{۱۲} مذکور لازم آید که معتقدات هر ملتی^{۱۳} و دینی حق باشد بعین جریان دلیل مذکوره؛ پس نفس از جواب عاجز آمد و از جوش و خروشی که داشت [و] چون شعله سرکشی می‌نمود، فرونشست و از پای درآمد. و مرا چون صورت فانون خیال سرگردان وادی تحبیر و تفکر نمود. پس دست به کلام هادی المضلین زدم^{۱۴} و به جهت استشفای مرض حیرت فال گشودم صورت^{۱۵} کریمه «و جاهدوا فی الله حق جهاده»^{۱۶} در دیده این رمد

۱. ن.ش. ۲: [و] اضافه شده است.

۲. ن.ش. ۲: یا از روی تقلید است نفس جواب داد که اگر چه تقلید است، اما ناشی است از تحقیقی و تمیز عقلی... که کاتب به متن رساله خود اضافه نموده است.. ن.ش. ۳: یا به محض تقلید نفس جواب داد که اگرچه تقلید است اما ناشی است از امر تحقیقی (که کاتب اضافه نموده است).

۳. ن.ش. ۲: دلیلی

۴. ن.ش. ۲: حق باشد

۵. ن.ش. ۲: عقل. ن.ش. ۳: عقل

۶. ن.ش. ۳: پرسیدم

۷. ن.ش. ۲: بعد از اعتقاد (تو) اضافه شده است.. ن.ش. ۳: تو اضافه شده است.

۸. ن.ش. ۲: به جای نمود، فعل کرد آمده است.

۹. ن.ش. ۳: بدین

۱۰. ن.ش. ۲: تقریر

۱۱. ن.ش. ۲: حقیقت

۱۲. ن.ش. ۲: دلیلی

۱۳. ن.ش. ۲: که معتقدات مقلد هر ملت و دینی حق باشد.

۱۴. آیه ۱۸ سوره بقره

۱۵. ن.ش. ۲: سوره آیه (که آیه ممکن است بعد کتابت رساله اضافه شده باشد)

۱۶. سوره حج، آیه ۷۸

کشیده جا نمود. پس نظر کردم تفاسیر^۱ محققین را، که در بیان این^۲ فرموده بودند، دانستم که حکم آیه مذکوره عام است و مر هر بالغ عاقل^۳ را علماً و عملاً، چون رخصت ضمنی در حق اجتهاد یافتیم. پس کتب محققین اشاعره و معتزله و فلاسفه^۴ و امامیه و صوفیه و تفاسیر و احادیث مختلف الروایه جمع نموده و راه دید و وادید^۵ ابنای زمان که غولان طریق یکدیگراند بستیم و خود را از لباس هر مذهب عریان ساخته، در کنجی نشستیم و خویش را^۶ مرکزی دانسته پراگوار، بر صفحات صحف مذکوره بر سبیل تسویه النسبه سیر و دور می‌کردم و طریق سلوک می‌پیمودم. تا آنکه نقطه آخر دایره به اول رسید و از تتبع و تصفح کتب معقوله و منقوله مستغنی گردیدیم. اکثر مسائل معقوله و منقوله متناقض یکدیگر دیدم، الا چند مسئله که بر حقیقت آن متفق یافتیم. انبیاء و اولیاء و حکما و علما و کافه عقلا را یکی از آن این است^۷ که چون دو قول مناقض^۸ بر گوش صاحب هوشی^۹ گذر کند، واجب است که هر یک از آن را راجع به عقل ساخته^{۱۰}، به میزان تفکر^{۱۱} سنجد؛ پس معنی هر قول که موافق حکم عقلی و برهان یقینی یابد،^{۱۲} بنابر وجود^{۱۳} ترجیح، آن را معتقد خود سازد و قول دیگر را که نقیض اوست مأول^{۱۴} ساخته، راجع به اول کند؛ مانند آیه یدالله^{۱۵} را که به حسب عرفی مناقض^{۱۶} آیه تنزیه^{۱۷} است. واجب است که مأول ساخته^{۱۸} به آیه تنزیه، که عقل صحیح به آن حاکم است و همچنان در احادیث و روایات

۱. ن.ش. ۲: به تفاسیر

۲. ن.ش. ۲: آیه اضافه شده است.

۳. ن.ش. ۲: بالغی و عاقلی

۴. ن.ش. ۲: فلاسفه حذف شده است.

۵. ن.ش. ۲: بر اضافه شده است.

۶. ن.ش. ۲: و خود را

۷. ن.ش. ۲: تصحیف

۸. ن.ش. ۲: یکی از آن است.

۹. ن.ش. ۲: مناقض آمده است.. ن.ش. ۳: مناقض

۱۰. ن.ش. ۳: هوش

۱۱. ن.ش. ۲: مطرح ساخته

۱۲. ن.ش. ۲: عقل. ن.ش. ۳: عقل

۱۳. ن.ش. ۲: باید

۱۴. ن.ش. ۲: وجوه

۱۵. ن.ش. ۳: مؤل

۱۶. «ید الله فوق ایدیهم» سوره فتح، آیه ۱۰؛ عنایت مخصوص پروردگار و اعمال قدرت مطلقه او در آفرینش انسان است.

۱۷. ن.ش. ۲: مناقض

۱۸. «لیس کمثله شیء» سوره شورا، آیه ۱۱؛ «لم یلد و لم یولد» سوره اخلاص، آیه ۳؛ «لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو الطیف البصیر» سوره انعام، آیه ۱۰۳.

۱۹. ن.ش. ۲: سازند

دیگر. پس چون این مسئله متفق علیها را، معقول خود کردم، از سعی خویش مشکور گشته، همین یک اصل را قانون ساخته، اصول و فروع^۲ خود درست نمودم. و هر خار شبیهه که در پای تردد^۳ ریشه دوآنیده، از بیخ برکندم و تفصیل شبههاتی که باعث تردد این هیچمدان بود، بنابر مسئلت و الحاح بعضی از عزیزان که در اکثر مسایل معقوله و منقوله به هنگام مباحثه و مذاکره به چشم انصاف می‌دیدند به تحریر درآورده، بر سبیل امانت به ایشان سپردم.^۴ و بعد از موثقی^۵ که افشا نکنند و اهلیت نموده از نظر ناهل، که مورد کریمه^۶ «وعلی ابصارهم غشاوه»^۷ اند پوشیده دارند.

چه، این طایفه متعصبه متکبره، که این محبوس^۸ سرای سپنج^۹ را با آنها شرکت به دین^{۱۰} است، از بقیه آن جماعت‌اند که، به حسب ظاهر کلمات قدسیه، حقیه با پیغمبران و امامان و حکیمان معاندت نموده، اخراج ایشان را، از اوطان بل مبادرت بر قتل ایشان عین ثواب میدانستند. از نور المبین و هادی المضلین امیدوار است که این رساله - که، مسمی است به نور الهدایه - موجب مزید تنویر بصیرت مستبصرین گردد.

«وها انا اشعر فی الشبهات و ادفاها^{۱۱} منها فی وجود الواجب عز شانه» زیرا که جمعی را با این اعتقاد یافتیم که وجود واجب الوجود زاید است بر ذات و الاصفات^{۱۲} او و گروهی بر آن دیدیم که وجود حق عین حقیقت اوست عزّ و جلّ، پس به چشم قانون مذکور در صورت مقالات هر دو طایفه^{۱۳} نگریستم، دیدم که متفقند در معنی وجود چه آن نزد هر دو فرقه عبارت است از چیزی که شیء به آن مصدر آثار باشد، پس از فرقه اول مسئلت نمودم که بر تقدیر زیاده چون امری است ثابت علت موجهه آن چیست؟ جواب گفتند که علت وجود حق، ذات مطلق اوست، دانستم که انکار بر عینیت وجود سبحان، به محض لسان است و به حسب صحت وجدان^{۱۴}، بر این معنی اشاره نمودم، در تعلیقات عقاید عضدیه فهم من فهم. و

۱. ن.ش. ۲: آن مسئله

۲. ن.ش. ۲: فروع دین

۳. ن.ش. ۲: پای تردد را کاتب در حاشیه آورده است.

۴. ن.ش. ۲: می‌سپردم

۵. ن.ش. ۲: اخذ موثقی. ن.ش. ۳: اخذ موثقی.

۶. ن.ش. ۲: آیه کریمه. ن.ش. ۳: مورد آیه کریمه.

۷. «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه و لهم عذاب عظیم» سوره بقره، آیه ۷: خدا بر قلب‌ها و گوش‌هایشان مهر نهاده و بر چشمانشان پرده‌ای (ضحیم) قرار دارد و بر ایشان عذابی بزرگ خواهد بود.

۸. ن.ش. ۲: محبوس.

۹. ن.ش. ۲: سجینی. ن.ش. ۳: سجینی.

۱۰. ن.ش. ۲: شرکت به و شرکت مذهب.

۱۱. ن.ش. ۲: دفعها.

۱۲. ن.ش. ۳: صفات.

۱۳. ن.ش. ۲: فرقه.

۱۴. ن.ش. ۲: صحت وجدان حذف شده است.

چون به حسب قانون مذکور، حکم بر حقیقت طایفه دوم^۱ نمودم، پس در آیات و احادیث که طایفه اول برای اثبات مذهب خود آورده بودند، به تأویل پرداختم و خویش را از تقلید بیگانه ساختم.

منها فی رؤیته الواجب^۲ بعضی از آیات و روایات دیدم^۳ که ظاهر الدلالات بر آنکه حق تعالی^۴ می‌تواند که مرئی باشد و بعضی از آن یافتم که نصوص اند بر آنکه نتوان دید. پس آنکه مختلف الدلالات^۵ را به میزان قانون مذکور سنجیدم دانستم که حق سبحانه تعالی^۶ مجرد است. متحیر و ذو وضع نیست، بری است از آنکه، به حس بصری درآید. آیات اولی را تأویل نمودم و اعتقاد خود را درست کردم و از تقلید باز رستم.

منها فی مخصص افعاله تعالی^۷ و مرجحها فی الصدور عنه عزّ و جلّ^۸ مذهب اشاعره و طایفه از عوام متکلمین را بر آن دیدم که نفس اراده او عزّ و جلّ مرجح افعال اوست و صوفیه و حکما و معتزله و جمعی از محققین و متکلمین را یافتم که به اتفاق قایلند به آنکه مخصص صدور فعلی، دون فعلی از فاعل علی الاطلاق اختلافات،^۹ استعدادات محصولات^{۱۰} است. پس اقوال و روایات هر دو طایفه به میزان قانون مذکور درآوردیم و از فرقه اول پرسیدیم که مرجح صدور افعال حق مر^{۱۱} غیر تعلق اراده را گرفتیم که تعلق اراده باشد، اما حدوث تعلق اراده را مرجح چیست؟

محققین ایشان به دو طریق، جواب فرمودند^{۱۲}: طریق^{۱۳} اول آنکه، مرجح حدوث تعلق اراده تواند بود که حدوث تعلق اراده مقدم باشد بر آن و علی هذه القیاس. و بدین طریق اگر چه تسلسل لازم آید اما، در اعتباریات است و تسلسل در اعتباریات و ذهنیات محال نیست. پس از ایشان سؤال کردم که آیا این تعلقات از قبیل اعتباریات و مختصرات محضی‌اند یا از قبیل موجودات نفس الامری؟

جواب فرمودند که چون هر تعلقی در نفس الامر مرجح حدوث تعلقی دیگر است، روا نبود که از جمله مختصرات محض نباشد^{۱۴}، پس بر سبیل الزام به ایشان گفتم^{۱۵} که بر تقدیری که جواب شما تمام باشد، باید

۱. ن.ش. ۲: دوم حذف شده است.

۲. ن.ش. ۳: الوجود.

۳. ن.ش. ۲: در روایات دیدم.

۴. ن.ش. ۲: حق تع.

۵. ن.ش. ۲: آیات مختلف الدلاله

۶. ن.ش. ۲: حق تع

۷. ن.ش. ۲: تعالی حذف شده است.

۸. ن.ش. ۲: عزوجل حذف شده است و تع آمده است.

۹. ن.ش. ۲: اختلافات حذف شده است... شماره ۳: حذف اختلافات

۱۰. ن.ش. ۳: مجعولات

۱۱. ن.ش. ۲: من

۱۲. ن.ش. ۲: که چون حدوث و تعلق اراده...

۱۳. ن.ش. ۳: طریق حذف شده است.

۱۴. ن.ش. ۲: باشد - شماره ۳: باشد

۱۵. ن.ش. ۳: گفتم بایشان

که تسلسل در امور نفس الامریه به نزد شما حق باشد و حال آنکه مذهب شما چنین نیست با آنکه مرا کلامی است حقیقی، در تعلیقات تجرید^۱ و در تعلیقات عقاید عضدیه که مبطل تسلسل است، مطلقاً چه در امور خارجی و چه در موجودات^۲ نفس الامریه ذهنیه.

طریق دوم آنکه، مرجح حدوث تعلق اراده تواند که ذات اراده باشد و ترجیح بلامرجح نزد ما باطل نیست، بل محال ترجیح بلا مرجح است و چون در این طریق نیک نگریستم، دانستم که این جواب یا بر سبیل چهل است. اگر ندانستند که ترجیح بلا مرجح مستلزم ترجیح بلا مرجح است، یا بر طریق عناد؛ اگر استلزام مذکور دانسته باشند، پس دل در مذهب ثانی بستم و از تقلید باز رستم.

منها فی حدوث العالم و قدمه: بیاید دانست که در اطلاعات حکما و متکلمین استعمال لفظ حدوث بر سه معنی است: حدوث ذاتی و حدوث دهری و حدوث زمانی. حدوث ذاتی عبارت ست از: فعلیت ماهیت و موجودیت آن، بعد از هلاک و معدومیت وی در ملاحظه عقل نه در خارج، و این معنی شامل است جمیع ممکنات موجوده را، و حدوث دهری عبارت ست از فعلیت ماهیت، بعد از عدم صریح واقعی که متصف به کمیت نباشد^۳؛ و حدوث زمانی عبارت ست از: فعلیت ماهیت، بعد از عدم واقعی که متصف به کمیت باشد^۴. و نزاع در میان بعضی از حکما و متکلمین در این مسئله نه به حسب معنی اول است، چه حکما نیز متفقند در آنکه عالم حادث است به حدوث ذاتی و نه به حسب معنی ثالث، چه این نزاع مابین عقلاست و عاقل مرتکب این نمی‌شود که وجود عالم باجزایه مسبوق به عدم زمانی باشد، با آنکه زمان نیز جزئی است از اجزاء عالم پس نزاع به حسب معنی ثانی است.

متکلمین و محققین حکما بر آن هستند که وجود عالم مسبوق است به عدم صریح خارجی؛ و سایر حکما برانند که، وجود انواع اجزاء عالم بتواند که مسبوق به، عدم خارجی باشد و گویند این قول مستلزم آن نیست^۵ که عالم از حد امکان برآمده یا به سرحد قدم ذاتی که مختص به جناب سرمدی الوجود است عز و جل، بگذارد. چه قدیم ذاتی سرمدی الوجود آن ست: که وجود مقدس او منزّه باشد از، مسبوق عدم به هر نحو که باشد و عالم اگر چه مسبوق به عدم صریح نیست اما، مسبوق به عدم ذاتی است، به حسب ملاحظه عقل، پس قدیم ذاتی و سرمدی الوجود نباشد. بعد از تمهید مقدمه ی مذکوره معروض می‌دارد که، چون در ادله ی عقلیه و نقلیه فریقین نظر کردم دیدم که محققین هر دو طایفه متفق اند در اینکه فاعل و جاعل اجزای عالم واجب الوجود است عز و جل. و تقدم واجب بر کل اجزای عالم تقدم ذاتی است.

۱. ن.ش.۳: در تعلیقات تجرید حذف شده اند.

۲. ن.ش.۳: حذف شده است.

۳. ن.ش.۲: تعریف حدوث دهری در این رساله بیان نشده است... ن.ش.۳: حدوث دهری بیان نشده است و کاتب جانداخته است.

۴. ن.ش.۲: این تعریف برای حدوث دهری بیان شده است.

۵. ن.ش.۲: مستلزم این است.

پس از حکماء مذکوره سؤال نمودم که: آیا واجب الوجود را به نزد^۱ شما ذاتی سواى وجود خارجی است، یا ذات مقدس او عین وجود عینی است؟

به اتفاق در جواب اختیار شق ثانی نمودند و گفتند که از این سبب است که ذات مقدس وی محال است که بعینه در ذهن درآید، و قوه علیت ممکنات عین او را تعلق گیرد. چه علم حصول ماهیت شی است در عقل، به حیثیتی که آن شی از معری از وجود و تشخیص خارجی باشد، و تعریه ذات واجب الوجود، که عین وجود خارجی است محال است^۲. پس تعقل وی به نفسه محال باشد. پس به حسب معیار قانون عقل دانستم که عالم حادث است، به حدوث دهری؛ زیرا که عالم در مرتبه ذات واجب الوجود، که عین وجود خارجی است معدوم است به اتفاق؛ پس وجود عالم باجزایه، مسبوق باشد به عدم خارجی؛ و این عین مطلوب است. چه از حادث دهری نمی خواهیم الا آنکه، مسبوق به عدم خارجی باشد؛ یعنی آن عدم مسبوق به کمیت باشد، پس از تقلید رستم و به تحقیق پیوستم.

منها فی عصمه الانبیاء عن الخطاء و العصیان ای^۳ فی وجوبها و عدمها و تحریر مذاهبی که موجب^۴ شبهه بود خواهد نمود، بعد از تصویر^۵ مقدمه نافع، که متفق علیه کافه صوفیه و حکمای اسلامیه و محققین کلامیه است، و آن این است که چون افتقار ماهیت ممکن به جناب حضرت وجود که، عین خیر و محض جود است^۶ و در مراتب کمال باشد، نه در مدارج نقصان؛ چه اصل این مدارج عدم سبب است. و این صفت از لوازم ذات ممکن است که، عبارت است از: سبب بسیط^۷ ذات شیء، در لوازم خویش محتاج به غیر نیست،^۸ بر خلاف مراتب کمالی که تابع وجودند.

چه ممکن در استحصال آن مفتقر است به غیری که صفات صاحب کمالیه^۹ بل عین آن باشد. و صاحب چنین صفات واجب الوجود است عز و جل. پس احتیاج ماهیت ممکن به سوی واجب متعال بر وجه استحصال کمال بود. و ظهور مراتب کمال و صدور آنها، از واجب بی مثال در افراد عالم شدتاً و ضعفاً به حسب تفاوت استعدادات ایشان است، قبلاً^{۱۰} و شأناً. و از اینجا معلوم شد که از فاعل مطلق چیزی صادر می شود که ذات

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. ن.ش. ۲: (نیز) نوشته شده است.
۲. ن.ش. ۲: معدوم و محال است.
۳. ن.ش. ۲: او فی
۴. ن.ش. ۲: مورث ضبط شده است.
۵. ن.ش. ۲: تقریر / شماره ۳: بعد از تهیه مقدمه
۶. ن.ش. ۲: واجب اضافه شده که عین خیر و محض جود است از رساله حذف شده است... شماره ۳: که عین خیر و محض جود است نیز در رساله ضبط نشده است.
۷. ن.ش. ۲: نسبت صفت بسیط ضبط شده.. شماره ۳: صفت بسیط عدم ذات
۸. ن.ش. ۲: که تابع وجود آن شیء اند را کاتب اضافه نموده است.
۹. ن.ش. ۲: صاحب صفات کمالیه ضبط شده.
۱۰. ن.ش. ۲: قولاً

معلول مفتقر به آن مستعد باشد «کما ورد فی التنزیل لا اکراه فی الدین الایه^۱»، پس هر چه در عالم موجود است، کمال اوست؛ زیرا که صدور این امر که در عالم است، به آن وجه است که معلول به آن مفتقر است و افتقار آن بر وجه استحصال کمال است، چنانچه گذشت و بدین سبب تصریح فرمودند که توجه به کمال و نظام کل، از مقتضیات حقیقت عالم است. و چون در اجزاء عالم و فعل و انفعال و داد و ستد در افعال طبیعی و ارادی است، پس اقتضاء نمود^۲ معلمی را که انواع عالم به تعلیم او از حد افراط و تفریط باز آمده، نظام کل و کمال عالم که متوجه آن است، باقی ماند و چون کمال یا طبیعی است که شرط حصول آن طبیعت است یا ارادی، که شرط تحقق آن اراده است،^۳ یا صناعی است که تابع اراده^۴ است. پس از مبدأ فیاض فایض گردید. معلمی که در حفظ کمال طبیعی^۵، که حقیقت^۶ عالم متوجه بر آن است خطا نکند و آن طبیعت^۷ اوست؛ و همچنین مبعوث فرمود معلمی دیگر، که در تعلیم استحصال کمال ارادی و تفهیم طریق محافظت آن مخطی نباشد. چه صدور از هر چیز از واجب الوجود بر وجه افتقار معلول است. چنانچه سابق^۸ ذکر یافت و افتقار معلول که طبیعت نظام کل است، به سوی معلمی^۹ است، که به تعلیم او به کمال ارادی برسد و این کمال با او باقی بماند.^{۱۰} و تعلیم چنین کمال از معلم مخطی مفقود باشد.

پس معلم طریق اکتساب این کمال که،^{۱۱} در افراد انسانی مسمی به این^{۱۲} است؛ اگر مخطی باشد لازم آید صدور امری از واجب الوجود، لاعلی وجه افتقار المعلول الیه، و این خلاف عدالت الهی است که، عبارت از: موافات نمودن فیض اوست، مرمقتضیات مستعده را پس باید که معصوم باشد، از مراتب صدور خطیئات عمدی و سهوی به حسب قوای علمی و عملی، و فعل^{۱۳} چنین معلمی حجت تواند بود به نزد عقل، اگر جایز باشد که

۱. ن.ش. ۲: سوره بقره، آیه ۲۵۶

۲. ن.ش. ۲: نموده

۳. ن.ش. ۲: یا قسری که مانع اراده است یا صناعی که تابع صنعت است به رساله اضافه شده است؛ همچنین در ن.ش. ۳ مضبوط است.

۴. ن.ش. ۲: تابع صنعت.. همچنین در ش. ۳: مضبوط است.

۵. ن.ش. ۲: طبیعی حذف شده است؛ همچنین ش. ۳.

۶. ن.ش. ۲: در اینجا نظم اضافه شده. همچنین در ش. ۳.

۷. ن.ش. ۲: و آن طبیعت حفظش با اوست؛ همچنین در ش. ۳.

۸. ن.ش. ۲: سبق ضبط شده/ ش. ۳: فیما سبق

۹. ن.ش. ۲: معلمی مرجوع؛ همچنین در ش. ۳: همین گونه ضبط شده است.

۱۰. ن.ش. ۲: ماند. همچنین در ش. ۳: همین گونه ضبط شده است.

۱۱. ن.ش. ۲: طریق اکتساب اینکه در افراد...

۱۲. ن.ش. ۲: به ینی. همچنین در ش. ۳: به نبی ضبط شده است.

۱۳. ن.ش. ۲: فعلی

خطا از وی به وقوع آید^۱ معتمد علیه عقلاً نتواند بود. و این^۲ موجب فقدان غرض از بعث^۳ انبیاء است نزد عقل، و این محال است. و از آنچه گفتند که، حافظ عصمت انبیاء حفظ حقیقت است عزّ و جلّ؛ که نفوس و قوای ایشان را از ارتکاب خطیئات گمان نبری^۴ که منشأ این حفظ محض اراده حق سبحانه و تعالی است.^۵ بل چون در نفوس قدسیه ایشان استعداد فعلیت خطا از روی اراده مفقود بود بنا بر آن، ایشان را به وصف عصمت آفریده و اگر^۶ شرط صدور امور استعدادات ایشان باشد، بل بمحض اراده ی حق باشد، برگزیدن فردی از افرادی نوع^۷ انسان دون فردی^۸ و باقی داشتن وی در مرتبه عصمت و عدالت تا تبلیغ احکام کما هو حقّه^۹ نماید، مستلزم ترجیح بلا مرجح باشد کما لایخفی.

و بعد از تصویر مقدمه تحریر می‌نماید که، طایفه‌ای برآنند که جایز است وقوع خطا و عصیان از پیغمبران و امامان و طایفه‌ای بر آن هستند که جایز نیست اصلاً که از نبی و نایب حقیقی او - صلی الله علیه و آله - سهوی و خطائی به وقوع آید و مستندات فریقین نزد قانون عقلی بردم؛ دانستم که ارتکاب نمودن مذهب اول مستلزم آن است که تواند نبی شخصی باشد نزد عقل^{۱۰} که بر قول و فعل او اعتماد نباشد و تواند^{۱۱} که شایسته خلافت الهی عاصی و ظالمی باشد و حال آنکه، موافق قانون عقلی در تنزیل وارد است که «لاینال عهدی الظالمین»^{۱۲}. پس از این طریق برگشتم و قدم در مسلک ثانی گذاشتم و آیات و احادیثی که طایفه اول مستند خود ساخته بودند تاویل نمودم، و از تقلید باز رستم و به تحقیق پیوستم. مخفی نماند که عقل صحیح اگر چه مستقل است در اثبات نبوت و در آنکه نبی باید که معصوم باشد و افضل اهل زمان بوده، تا تفضیل مفضول لازم نیاید و حاکم محکوم نگردد و در آنکه صاحب نفس قدسی و متصرف در اجزای عالم باشد. و صاحب معجزه باشد اما، آنکه دین او پاینده باشد یا نباشد عقل در اثبات آن مستقل نیست. استدلال نمودن عقل بر مطلوب^{۱۳} مذکور موقوف ست بر اخبار مخبر صادق تا بر مقصود^{۱۴} استدلال نماید؛ به این طریق به این مطلوب

۱. ن.ش. ۲: صادر شود

۲. ن.ش. ۲: و این خود

۳. ن.ش. ۳: بعثت

۴. ن.ش. ۳: کمال نبری

۵. ن.ش. ۲: جمله نفوس و قوای ایشان را... حق سبحانه و تعالی است، حذف کرده است.

۶. ن.ش. ۲: حرف نه به جمله اضافه شده است.

۷. ن.ش. ۲: نوع حذف شده

۸. ن.ش. ۲: دون دیگری. همچنین در ش. ۳.

۹. ن.ش. ۲: قیام اضافه شده است.. همچنین در ش. ۳: این گونه ضبط گردیده است.

۱۰. ن.ش. ۲: عقل حذف شده.

۱۱. ن.ش. ۲: تواند بود

۱۲. ن.ش. ۲: سوره بقره، آیه ۱۲۴. «و اذا بتلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمه قال اینی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین»

۱۳. ن.ش. ۲: مطلب. در ش. ۳: نیز همین گونه آمده است.

۱۴. ن.ش. ۳: تا بر مقصد

خبر داد مخبر صادق،^۱ و جز او حق ست پس این مطلوب حق است. پس رسید که تصدیق نمودن به آنکه، در این حضرت سید^۲ کاینات و خلاصه مکونات^۳ ابوالقاسم محمد المصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - باقی و پاینده است. به استمداد خبر صحیح باشد. مثل قوله تعالی^۴ خاتم النبیین یعنی ختم پیغمبران همه بر او^۵ شده، پس آن حضرت بعد از اتمام^۶ انبیاء باشد و بعد از وی نبی نباشد. پس دین مبین او منسوخ نشود، زیرا که نسخ شریعت پیغمبری نشود، الا^۷ به ارسال رسول و پیغمبری دیگر^۸ و ثابت شده که بعد از وی پیغمبری نیست. و بیاید دانست که، بقای دین و احکام شرع^۹ مبین^{۱۰}،^{۱۱} بعد از خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم نه آن است که باقی باشد^{۱۲} در کتاب یا کتاب^{۱۳} لوح محفوظ، یا در علم الله^{۱۴}.^{۱۵} چه به این معنی دین هر پیغمبر^{۱۶} باقی است بلکه بقای دین عبارتست از آن که، احکام آن در میان افراد امت کلاً و بعضاً معمول و متداول باشد. پس باید بعد از نبی - صلی الله علیه و آله و سلم - کسی از امتیان^{۱۷} باشد که در رسانیدن احکام دین خطا نکند. چه اگر مخطی باشد^{۱۸} که مضمون است بر بقا باقی بماند و این خلاف مفروض است. پس رساننده احکام دینی باید مانند نبی معصوم باشد،^{۱۹} تا عقلاً بر قول او اعتماد کنند. چه غیر معصوم که جایز الخطا است اعتماد را نشاید و باید که صاحب نفس قدسی باشد یا به حسب استعداد ذاتی از ابتدا وجود تا آخر حال او را واجب متعال در مرتبه عصمت محفوظ داده و باید افضل اهل زمان باشد. تا تفضیل مفضول لازم نیاید، که نزد عقل صحیح، صحیح نیست کما لا یخفی. بعد از تصویر مقدمه مبرهنه تحریر می نماید که علمای امت محمد اگر چه اتفاق را دارند بر آنکه بعد از نبی - صلی الله علیه و آله - باید امامی و خلیفه ای در میان امت باشد تا معلم مسایل علمی و عملی و مروج احکام دینی و دنیوی باشد و دین نبی - صلی الله علیه و آله و سلم - را نشر کند و باقی دارد.

۱. ن.ش. ۲: این جمله ضبط نشده است.

۲. ن.ش. ۲: سرور - سرور ۳۰: سرور

۳. ن.ش. ۲: موجودات. نیز درش. ۳: موجودات

۴. ن.ش. ۲: تع

۵. ن.ش. ۲: ختم همه پیغمبران باو شده. ضبط گردیده است.

۶. ن.ش. ۲: تمام

۷. ن.ش. ۲: ارسال حذف شده. و پیغمبر دیگر

۸. ن.ش. ۲: شرعیه

۹. ن.ش. ۳: شرعیه بین الناس

۱۰. ن.ش. ۲: همین در کتاب

۱۱. ن.ش. ۲: کتاب حذف شده. نیز درش. ۳

۱۲. ن.ش. ۲: تنها اضافه شده است

۱۳. ن.ش. ۲: پیغمبری

۱۴. ن.ش. ۲: امتان

۱۵. ن.ش. ۳: احکام دین تبدیل یابد پس باید آن کس مانند نبی معصوم باشد. (کاتب به رساله اضافه نموده است) (و بر بقا باقی بماند و این خلاف مفروض است) حذف کرده است.

۱۶. ن.ش. ۲: که کاتب با این جمله بیان نموده: احکام دین تبدیل یابد پس باید آنکس مانند نبی معصوم باشد.

اما اختلاف نموده‌اند^۱ در اینکه استحقاق خلافت در کدام شخص از امتیان^۲ فی نفس الامر مستحق بوده‌آدر اینکه استحقاق خلافت در کدام...؟^۳

رأی جمعی بر آن قرار گرفته^۴ که خلیفه^۵ بر حق بعد از پیغمبر - صلی الله علیه و آله - ابوبکر ابن ابی قحافه است و بعد از وی عمر بن الخطاب و بعد از وی عثمان بن عفان و بعد از وی علی ابن ابیطالب و جمعی دیگر بر آنکه^۶ امام مطلق و خلیفه بر حق بلا واسطه غیر^۷،^۸ مرتضی علی ابن ابیطالب - علیه السلام - است^۹ و بعد از وی امام حسن و بعد از وی امام حسین و بعد از وی امام زین العابدین و بعد از وی امام محمد باقر، ثم جعفر الصادق، ثم موسی الکاظم، ثم علی ابن موسی الرضا، ثم محمد تقی، ثم علی النقی، ثم الحسن العسکری، ثم المهدی الهمادی القايم بالحق. و اختلاف میان اسلاف در تعیین خلیفه بعد از نبی - صلی الله علیه و آله - اگر چه بسیار است، اما به حسب اقوال معتد به حق دایر است در میان مذهبین مذکورین و در کتب هر دو فرقه برای اثبات مدعی خویش اقوال و استدلال زیاده از آن دیدم که به تحریر توان آورد. چون اقوال هر دو طایفه را نزد قانون عقلی بردم، حکم نمود که خلیفه نبی که انموذج اوست، باید اشیبه به او باشد؛ در کمالات علمی و عملی و نفسی و روحی باید که صاحب نفس قدسی باشد تا به حسب استعداد ذاتی از ابتداء تکوین تا آخر حال در کمال عصمت^{۱۰} محفوظ ماند و قول او بلا^{۱۱} احتمالات^{۱۲} عقلی حجت باشد. و دین نبی بحال بماند و چون از تتبع و تصفح کتب^{۱۳} متفق علیه و مختلف فیه دانسته بودم که کمالات علمی و عملی امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب - علیه السلام - به حدی بود که پیغمبر خدا او را به موجب امر الهی در مرتبه نفس خود دانسته؛ چنانچه آیه مباحله به آن^{۱۴} ناطق است حیث قال: «فقل^{۱۵} تعالوا: ندع ابناءنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم، انفسنا انفسکم الایه^{۱۶}». چه به اتفاق مفسرین مراد از «انفسنا»، علی است - علیه السلام - چنانچه مراد از ابناءنا و

۱. ن.ش. ۲: کرده اند

۲. ن.ش. ۲: امتان / ش. ۳: همین گونه آمده است.

۳. ن.ش. ۲: باشد

۴. ن.ش. ۲: این جمله حذف شده است

۵. ن.ش. ۲: گرفت

۶. ن.ش. ۲: خلیفه حذف شده است

۷. ن.ش. ۲: جمعی برانند

۸. ن.ش. ۲: غیر از

۹. ن.ش. ۲: کسی نیست.

۱۰. ن.ش. ۲: باقی و محفوظ ماند

۱۱. ن.ش. ۲: با

۱۲. ن.ش. ۳: احتمال

۱۳. ن.ش. ۳: تصفح کتب حذف شده و کلمات اضافه شده است

۱۴. ن.ش. ۲: به آن، حذف شده است.

۱۵. ن.ش. ۲: قال الله تعالی قال

۱۶. ن.ش. ۲: آیه ۶۱ سوره آل عمران

نسائنا حسنین و فاطمه زهرا است - علیهم السلام - و نیز دانسته بودم که نفس شریف ایشان قدسی و علم ایشان لدنی است؛ به حدی که در حالتی که ایشان در مشیمه رحمم خود فاطمه بنت اسد بودند؛ چون حضرت سید البشر فاطمه را می‌دیدند، فاطمه از جای بی‌اختیار بر می‌خواست، چون از حقیقت حال استفسار می‌نمودند، می‌فرمودند^۱ که هرگاه حضرت سید النبی را می‌بینم جنین که در مشیمه رحم من است، حرکتی می‌کند که می‌دانم قیام نمود^۲ و چون آن حضرت در پیش من از طرفی به طرفی دیگر حرکت می‌کنند جنین مذکور نیز حرکتی می‌کند چنانچه می‌دانم که رو به آن طرف که حضرت توجه نموده‌اند آورده.

که اکثر علمای اهل سنت وجه آنکه ایشان را به کرم الله وجهه می‌خوانند، همین معنی نوشته‌اند؛ پس دانستم که بر ایشان حالتی و مرتبه^۳ نبوت مآب منکشف بود. در حالتی که تولد نیافته بودند و این از خواص نفس قدسی است. بر خلاف خلفای ثلثه^۴ مذکوره چه ایشان به اتفاق مخبرین اولین و آخرین مشرک بودند و مدت‌های مدید در بت‌پرستی و در اموری که به حسب عقل صحیح قبیح^۵ است، صرف نمود^۶ و بعد از آنکه در صدد این آمدند که به شرف ایمان مشرف شوند، به صرف^۷ قول حضرت جناب مصطفوی - صلی الله علیه و آله و سلم - و به محض دلیل عقلی ایشان ایمان نیاوردند و به توجه^۸ الهی قایل نشدند و از ایشان معجزه خواستند و بعد از مشاهده معجزه گردن نهادند و ایمان آوردند. و بعد از آنی که ایمان آوردند^۹ در امور دین غلطا می‌کردند و اعتراف بر آن می‌نمودند، چنانچه حدیث لولا علی لهلک عمر شهر^{۱۰} از آن ست که کسی بیان نماید که در مجلسی^{۱۱} فرمودند^{۱۲} از اینجا معلوم شد که استعداد نفوس ایشان در مرتبه بعضی اوساط ناس^{۱۳} که مرتبه حکمای اسلامی است، مانند لقمان و بقراط و افلاطون و ارسطو هم نبود. چه در کتب محققین متفق علیه مکتوب است که ایشان به عقل خود توحید^{۱۴} الهی را دانستند و ایمان آوردند و اصلاً به بت‌پرستی راضی نشدند؛ بل بعضی از ایشان را بر منع بت‌پرستی به درجه شهادت رسانیدند و جماعتی که مرتبه استعداد^{۱۵} نفوس

۱. ن.ش. ۲: همین میفرمود

۲. ن.ش. ۲: حرکتی می‌کند که قیام نماید

۳. ن.ش. ۲: چنان منکشف بود. و نبوت مآب حذف شده است.

۴. ن.ش. ۳: ثلثه

۵. ن.ش. ۲: حرام

۶. ن.ش. ۲: نمودند

۷. ن.ش. ۲: به مجرد/ ش. ۳: به قول

۸. ن.ش. ۳: توحید

۹. ن.ش. ۲: و به توجه الهی... و بعد از آنی که ایمان آوردند را کاتب رساله ۲ حذف نموده است.

۱۰. اگر علی نبود، هر آینه عمر هلاک می‌شد (اعتراف معروف عمر)

۱۱. ن.ش. ۳: محلس

۱۲. ن.ش. ۲: که در مجلسی فرمودند (حذف شده است)

۱۳. ن.ش. ۲: ناس بود

۱۴. ن.ش. ۲: توحید حذف شده است.

۱۵. ن.ش. ۲: استعداد ایشان (نفوس شان در رساله حذف شده است)

شان در مرتبه اوساط ناس بود^۱ در مرتبه اعلای ناس نبود^۲ و در مرتبه اعلای ناس که انبیاءاند - علیهم السلام - به طریق اولی نباشد^۳ تا به مرتبه نفس حضرت خیر البشر که افضل انبیا است چه رسد. پس به یقین دانستم که خلیفه برحق بعد از نبی مطلق امیرالمومنین علی ابن ابیطالب است.

و بعد از ایشان امام حسن و بعد از ایشان امام حسین^۴ تا مهدی هادی - علیهم السلام - است که تحقق صفت عصمت ایشان احدی انکار ندارد و چون معصوم می‌باشند، مستحق امر خلافت نبوی باشد. و به وجود ایشان آنچه غرض از خلافت از بقای دین محمدی است - صلی الله علیه و آله و سلم - صورت‌پذیر می‌گردد.^۵ پس از تقلید باز رستم و به تحقیق پیوستم و صاحب فتوحات مکی^۶ (قدس سره) این دوازده امام را تعبیر به دوازده قطب نموده و در باب ثالث و ستون و اربعمات^۷ و در این باب بعد از تعریف قطب اول اشاره بل تصریح نموده^۸ که شأن^۹ تبلیغ حکم الهی به نیابت جناب مصطفوی در ابوبکر بن ابی قحافه نبود اگر چه صاحب مدارج عالیه بود و ما عبارت ایشان را به جهت تسلی خواص و عوام به الفاظها بیاوریم تا شمه ای از منزلت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام که در عبارت ایشان معتبر^{۱۰} به قطب اول است معلوم گردد. حیث قال: رحمه الله علیه و هذه القطب الاول علی قدم نوح - علیه السلام - له سوره یس و هو اکمل الاقطاب حکماً جمع الله له بین الصورتین الظاهره و الباطنه فکان خلیفه فی الظاهر بالسیف و فی الباطن بالهمه و لو کان ثم قطب علی قدم محمد - صلی الله علیه و آله - لکان هذا القطب الا انه ماثم علی قدم محمد - صلی الله علیه و آله - قطب هذا القطب منزله عند الله علی عدد آیات هذه السوره و القطب الاخیر هو نایب الحق کماکان علی ابن ابیطالب نایب محمد - صلی الله علیه و سلم - فی تلاوه سوره برائت علی اهل مکه و قد کان بعث بها ابابکر ثم رجع عن ذلك فقال - صلی الله علیه و آله - لا یبلغ عشی القرآن الا رجل من اهل بیتی فدعی بعلی علیه السلم فامرته فالحق بابی بکر فلما وصل الی مکه حج ابوبکر بالناس و بلغ علی ابن ابیطالب علیه السلام الی الناس سوره برائت و تلاعیههم نبأه عن رسول الله صلی الله علیه و آله و هذا ممّا یدلک علی حجه^{۱۱} خلافه ابی بکر الصدیق منزله علی ابن ابیطالب و اما حال هذا لقطب فله التأثير فی العالم ظاهراً و باطناً شید الله به

۱. ن.ش. ۲: نبود

۲. ن.ش. ۲: نبود حذف شده است.

ن.ش. ۳: «که مرتبه استعداد نفوس شان در مرتبه اوساط ناس بود و در مرتبه ناس نبود» کاتب این جمله را حذف کرده است.

۳. ن.ش. ۲: نباشند

۴. ن.ش. ۲: حذف شده است.

۵. ن.ش. ۲: صورت نه بندهد. / ن.ش. ۳: همین گونه آمده است.

۶. محی الدین ابن عربی

۷. ن.ش. ۲: فرموده

۸. ن.ش. ۲: بیان تبلیغ

۹. ن.ش. ۲: تعبیر

۱۰. ن.ش. ۲: صحه / نیز ن.ش. ۳: صحه ضبط شده است.

هذا الدين اظهره بالسيف و عصمه من الجور فحكم بالعدل الذي هو حكم الحق في النوازل و ربما و يقع فيه من خالف حكمه من اهل المذاهب مثال الشافعيه و المالكيه و الحنفيه و الحنابله و اثموا عندالله بلاشك و ريب وهم لايشعرون انتهى.

سؤال: اگر چه خلفای ثلثه در ابتدای حال مرتکب قبايح می شدند، اما چون به درجه ایمان رسیدند، عمل های محموده نمودند که موجب کثرت ثواب بود و واجب الوجود به طریق جزاء عطا فرمود ایشان را استعداد خلافت و ثانی الحال که خلیفه شدند خلیفه بر حق باشند؟

جواب: سخن ما در این رساله موافق قانونی است که عقل صحیح آن را قبول کند و نزد عقل حدیث کثرت ثواب مشکوک فيه است چه در اثبات در ایشان نه مستقل است و نه مستعد بتواتر. زیرا که روایت این حدیث متفق علیه نیست تا از قبیل متواترات باشد و عقل در قبول آن اهمال نکند و بر تقدیر تسلیم این که عمل شخصی که محتمل الخطا باشد و توعاً مستوجب کثرت ثواب بود نیز مثبت مدعا نیست، زیرا که ثواب در عرف اهل شرع جزاء و پاداش عمل است^۱ و جزا دادن مجزی هر عامل^۲ را در دارالجزا که نشانه عقبی است؛ نه در دنیا که داراکسب است.

«كما ورد في التنزيل اليوم تجزي كل نفس بما كسبت» پس جزای کثرت ثواب نشاید که در این نشأ باشد تا مثبت مطلوب بود^۳ و بر تقدیر تسلیم این که جزای عمل در این نشأ باشد نشاید^۴ که جزای عمل در این نشأ باشد نشاید. که جزای عمل در ایشان استعداد خلافت مصطفوی باشد چه اگر کثرت ثواب سبب حصول استعداد خلافت مذکوره بود، می بایستی که در ایام خلافت خطائی از ایشان به وجود نیامدی^۵ و حال آنکه به تواتر رسیده که ایشان در حال خلافت مرتکب خطئیات شدند، و چون خبردارگشتندی^۶ از آن باز آمدندی. و چون دانستی که استعداد خلافت که سخن ما در آن است در^۷ ایشان مفقود است و از پیش رفت که به جهت حفظ دین نبوی^۸ جناب مصطفوی شخصی ضرور است و تعیین آن دایر بود میان یکی از خلفای ثلاثه^۹ و میان جناب امیر المؤمنین - علیه السلام -^{۱۰}؛ پس به یقینی معلوم شد که خلیفه بر حق امیرالمؤمنین - علیه السلام - است. اگر سائلی شبهه کند که اگر بعد از نبی - صلی الله علیه و آله - بلاواسطه جناب علی ابن ابیطالب

۱. ن.ش. ۲: عمل ست حذف شده است.

۲. ن.ش. ۲: مجری هر علم

۳. ن.ش. ۲: یا مثبت مطلوب باشد

۴. ن.ش. ۲: شاید

۵. ن.ش. ۲: صادر نشدی

۶. ن.ش. ۲: شدند

۷. ن.ش. ۲: از

۸. ن.ش. ۲: نبوی حذف شده

۹. ن.ش. ۲: ثلثه

۱۰. ن.ش. ۲: پس از خطا نمودن غیر امیرالمؤمنین (کاتب اضافه نموده است)

خلیفه بودی^۱ بایستی که مردم را دعوت می‌کردندی، والا لازم آید که اهمال نموده باشند در اجرای احکام دین و این خلیفه برحق باطل است، لیکن دعوت نمودن ایشان بعد از رحلت نمودن حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - ثابت نیست. پس بودن ایشان خلیفه بلا واسطه باطل باشد؟

جواب: گوئیم که دعوت نمودن در عرف محققین بدو قسم است: دعوت قولی و دعوت فعلی، و در علم میزان میرهن شده که دلالت فعلی که عقلی است اقوی است از دلالت لفظی که وضعی است، پس بر تقدیر تسلیم آنکه دعوت ایشان قولی نبوده فعلی خود بود؛ زیرا که به اتفاق مخبرین اولین و آخرین جناب امیرالمؤمنین بعد از تکفین سید المرسلین چندین شبانه روز در دولت خانه^۲ خود نشستند و از منزل خویش بیرون نیامدند. و اقامت فرمودند^۳ ایشان در منزل خویش دعوت فعلی بود که قوی‌تر از دعوت قولی است. چه به دلیل دانستیم^۴ که بعد از نبی - صلی الله علیه و آله - خلیفه باید که در میان باشد، پس اگر به غیر از جناب امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - خلیفه برحق بودی چندین روز در بیعت نمودن خلیفه برحق که نایب نبی مطلق است، تقاعد نمی‌فرمودند^۵ که موجب عصیان بل عین خذلان است، و چون نشستن ایشان در منزل شریف خویش به اتفاق علمای موافق و مخالف عصیان نبود دانسته شد که تقاعد ایشان دعوت فعلی بود به جهت اتمام حجت^۶ همین قدر کافی است.

و در این باب قولی است مشهور از حضرت سیده النساء فاطمه الزهرا - علیهم السلام - در حینی که سائلی از ایشان سؤال نمود بود^۷ که اگر زوج تو خلیفه برحق است، چرا از خانه بر نمی‌آید و مردم را به بیعت خود نمی‌خواند، ایشان در جواب فرمودند^۸ حدیثی که مضمونش این است که خلیفه حکم کعبه دارد و کعبه مکلف به طواف مردم نیست، بلکه مردم مکلفند به طواف آن کعبه.^۹

سؤال: اگر شبهه کنی^{۱۰} که پس چرا ثانی‌الحال برآمدند و با مردم اختلاط نمودند و جدل کردند؟

جواب: گوئیم که خلیفه حکیم است و حکیم دانا است به مصلحت وقت و صلاح کار! چه دانی که در سکون^{۱۱}

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. ن.ش. ۲: بودندی
۲. ن.ش. ۲: خوانه
۳. ن.ش. ۲: اقامه نمودند
۴. ن.ش. ۲: بچه دلیل دانستم
۵. ن.ش. ۲: نمی‌فرمودندی
۶. ن.ش. ۲: امام. کتاب رساله حجت را حذف نموده است. ن.ش. ۳: به جهت امام ضبط گردیده است. حجت در این رساله حذف شده است.
۷. ن.ش. ۲: پرسیده بود
۸. ن.ش. ۲: ایشان جواب دادند
۹. ن.ش. ۲: مردم مکلف به طواف کعبه‌اند
۱۰. ن.ش. ۲: اگر شبهه کند شخصی
۱۱. ن.ش. ۲: سلوک.. ن.ش. ۳: سکوت

ایشان چه حکمت است و در حرکت ایشان چه برکت^۱. اگر گوئی که چه گوئی^۲ در باب خلافت خلفای ثلاثه^۳ آیا خلافت ایشان - عیادا بالله -^۴ غصبی بود یا رضای^۵ امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام^۶ که ایشان معاون امر خلافت امیر المؤمنین علیه السلام بودند^۷ چنانچه جمیع^۸ صحابه^۹ معاون امر نبوت نبی^{۱۰} بودند صلی الله علیه و آله؟؟

گوییم: جواب این شبهه^{۱۱} می‌دانیم اما در این رساله نمی‌گوییم^{۱۲} و مرا رساله‌ای است مفرد^{۱۳} (جداگانه) در تحقیق خلق افعال^{۱۴} و آن رساله خاتمه‌ای دارد که مشتمل است بر کلیات اصول و فروع دین محمدی - صلی الله علیه و آله -^{۱۵}، بر وجهی که جد و جهد این لاشیء بر آن قرار گرفته و در خاتمه مذکوره حل این شبهه و حل مشبهات^{۱۶} دیگر هست^{۱۷}. ولو شئت کنت من المستبصرین فارجع الیه و کن من الشاکرین. تمت الرساله الموسومه بنور الهدیه بعون الله الملك الوهاب فی يوم الاربع ختمه عشر فی شهر صفر المظفر سنه اثنی و تسعون بعد الالف من الهجرة النبوی صلی الله علیه و آله و سلم

منابع

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، جلال‌الدین دوانی فیلسوف ذوق التألّه، تهران، هرمس، ۱۳۹۰.
۲. تویسرکانی، احمد، سیح رسائل، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۱ ق.
۳. درایتی، مصطفی، فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، ج ۱۰، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد کتابخانه مجلس

۱. ن.ش.۲: برکت است.
۲. ن.ش.۲: حذف «که چه گویی»
۳. ن.ش.۲: ثلثه
۴. ن.ش.۲: حذف عیادا بالله
۵. ن.ش.۲: رضایت
۶. ن.ش.۲: آوردن فعل بود
۷. ن.ش.۲: این جمله حذف شده و (مصلحتی در این امر بود که در ضمن آن اعانت حضرت امیر المؤمنین بود) اضافه شده است.
۸. ن.ش.۲: جمعی از
۹. ن.ش.۲: و
۱۰. ن.ش.۲: نبوی
۱۱. ن.ش.۲: شبهه را
۱۲. ن.ش.۲: باز نمی‌گوییم
۱۳. ن.ش.۲: رساله مفرد
۱۴. ن.ش.۲: وعباد است
۱۵. ن.ش.۲: ع آمده است.
۱۶. ن.ش.۲: حذف حل. و مشبهات
۱۷. ن.ش.۲: دیگر است

- شورای اسلامی، ۱۳۸۹.
۴. دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، ج ۱۳، تهران، سیروس، ۱۳۳۸.
۵. فریدونی فروزنده، فرشته، تهلیلیه (شرح لاله‌الاله‌الله)، جلال‌الدین دوانی، تهران، کیهان، ۱۳۷۳.
- دوانی، علی، نورالهدایه، شرح زندگانی جلال‌الدین دوانی، قم، حکمت، ۱۳۳۴.
۶. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، ج ۴، مشهد، چاپخانه طوس، ۱۳۲۵.
۷. نوریخس، سیما سادات، زندگی، «آثار و اندیشه‌های جلال‌الدین»، فقه و اصول «تحقیقات اسلامی»، سال ۱۳، ۱۳۸۷، بهار و تابستان، ش ۲۱.

